

خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۷۵ گنج حضور، بخش سوم

آمدش مهمان بناگاهان شبی  
هم امیری جنس او، خوش مذهبی  
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۴۳)

شبی مهمانی به‌طور سرزده برایش رسید. البته او هم امیری هم‌تراز خود او بود؛ یعنی از جنس خدا بوده مرام و مشرب خوبی داشت.

باده می‌بایستشان در نظم حال  
باده بود آن وقت مأذون و حلال  
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۴۴)

\*مأذون: اذن داده‌شده؛ مجاز

برای سر حال آمدن، شرابی که از طرف خداوند می‌آید را لازم داشتند و در آن روزگار خوردن این شرابِ خدایی امری مجاز و حلال بود.

باده‌شان کم بود و گفتا: ای غلام  
رو سبو پر کن به ما آور مدام  
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۴۵)

\*مُدام: شراب.

چون آنان شراب کم داشتند، امیر گفت: ای غلام برو کوزه را پر از شراب کن و برای ما بیاور.

از فلان راهب که دارد خمرِ خاص  
تا ز خاص و عام یابد جانِ خلاص  
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۴۶)

شراب را از فلان راهب بگیر، زیرا او شرابی مخصوص دارد تا با نوشیدن آن جانمان از غوغای عموم مردم و از همه چیزهای این جهانی خلاص شود.

جرعه‌ای ز آن چامِ راهب آن کند  
که هزاران جره و خم‌دان کند  
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۴۷)

\*جره: خُمچه، سبو.

\*خُم‌دان: خُم‌خانه، شراب‌خانه، میکده

جرعه‌ای از شراب آن راهب کار هزاران سبو و میکده را می‌کند. یعنی هزاران میکده و سبو معادل یک جرعه از شرابی که از طرف خداوند می‌آید نیست.

اندر آن می مایه پنهانی است  
آن چنانک اندر عبا سلطانی است

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۴۸)

در آن شراب که از طرف خداوند می آید، مایه‌ای گرانقدر و جوهر پنهانی سرشته شده است. چنانکه مثلاً پادشاه یعنی انسان زنده به حضور در عبا معمولی خود را می پوشاند.

تو به دلِق پاره پاره کم نگر  
که سیه کردند از بیرون زر

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۴۹)

تو به سلطانان، انسانهای زنده به خدا، که دلِق و خرقه یعنی لباسی پاره و مندرس به تن دارند نگاه نکن؛ زیرا آنها شبیه طلائی هستند که ظاهر آن را سیاه کرده‌اند.

از برای چشم بد مردود شد  
وز برون آن لعل، دودآلود شد

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۵۰)

برای آنکه چشم بد من‌ذهنی بر او اثر نگذارد؛ خودش را مردود کرده به حساب نمی آورد. او مثل آن لعلی‌ست که ظاهرش را دودآلود می‌کردند تا در چشم افراد خائن و بد نامرغوب به نظر آید.

گنج و گوهر کی میانِ خانه‌هاست؟  
گنج‌ها پیوسته در ویرانه‌هاست

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۵۱)

برای مثال، گنج و گوهر کی ممکن است که در وسطِ خانه‌ها نهفته باشد؟ بلکه گنج‌ها همیشه در خرابه‌ها یافت می‌گردد.

انسان‌هایی که به حضور زنده هستند ولی خودشان را پایین نگه می‌دارند تا به چشم نیایند؛ از بیرون و چشم من‌های‌ذهنی ویرانه دیده می‌شوند ولی در اصل گنج هستند.

پس تو را خود هوش کو؟ یا عقل کو؟  
تا خوری می، ای تو دانش را عدو

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۸۰)

مولانا از اینجا شروع می‌کند به نتیجه‌گیری حکایت و می‌گوید: ای من‌ذهنی که دشمن علم و معرفت هستی، فهم، عقل کلی و هوش زنده زندگی در تو کجاست که شراب هم می‌خوری؟

روپ بس زیباست، نیلی هم بکش  
ضحکه باشد نیل بر روی حبش

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۸۱)

\*نیل: ماده‌ای است آبی رنگ که از برگ درختچه نیل به دست می‌آید و در نقاشی و خوش‌رنگ کردن لباس‌ها به کار می‌رود.

\*ضحکه: مایه خنده، خنده‌آور

چهره خیلی زیبایی داری، نیل هم روی آن بمال یعنی آرایش کن؛ واقعاً که مالیدن نیل روی صورت سیاه حبشی خنده‌دار است؛

مولانا تمثیل می‌زند و می‌گوید: انسان در من‌ذهنی عقل ندارد و با خوردن شراب عقلش کمتر هم می‌شود.

در تو نوری کی درآمد؟ ای غوی  
تا تو بیهوشی و ظلمت جو شوی  
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۸۲)

\*غوی: گمراه.

ای گمراه و بیچاره که در من ذهنی هستی، کی نور فهم در تو تابیدن گرفته، کی با مرکز عدم دیدی که اینک خواهان مستی، بی‌هوشی و تاریکیِ جهل شده‌ای؟

سایه در روز است جُستن قاعده  
در شبِ ابری تو سایه جو شده؟  
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۸۳)

قاعده اینست که سایه را در روز جست‌وجو کنند. اما تو در شبِ ابری، در تاریکی من‌ذهنی، به دنبال سایه می‌روی؟

گر حلال آمد پی قُوتِ عوام  
طالبانِ دوست را آمد حرام  
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۸۴)

اگر چه خوردن شراب برای عموم مردم حلال است؛ برای شاه ما طالبِ معشوقِ حقیقی، خداوند حرام است.

عاشقان را باده خون دل بود  
چشمشان بر راه و بر منزل بود  
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۸۵)

شراب عاشقان خداوند خون دل است. زیرا چشمان آنان بر راه و منزل حضرت معشوق دوخته شده‌است یعنی مرتب حواسشان به این است که بینند این لحظه از زندگی چه چیزی می‌رسد که درونشان با فضاگشایی باز شود و بتوانند به فضای یکتایی بروند.

در چنین راهِ بیابانِ مَخوف  
این قلاووزِ خرد با صد کسوف  
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۸۶)

قلاووز: راهبر، بلدِ راه

در چنین بیابان هولناک، در راه رفتن از من ذهنی به فضای یکتایی این عقل راهبر، هشیاری با صد کسوف مواجه است، یعنی هر لحظه احتمال دارد یک همانیدگی به مرکز ما بیاید و ما از طریق آن ببینیم بنابراین هشیاری از بین برود و در تاریکی ذهن بیفتیم.

خاک در چشمِ قلاوزان زنی  
کاروان را هالک و گمره کنی  
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۸۷)

تو خاک بر چشم رهبران عالی معنوی می‌پاشی و کاروان انسان‌ها را تباه و گمراه می‌سازی.

نان جو حَقاً حرام است و فسوس  
نفس را در پیش نه نانِ سبوس

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۸۸)

واقعاً که برای نفسِ اماره یعنی من ذهنی نان جو نیز حرام و حیف است. برای او باید نانِ سبوس فراهم کنی؛ یعنی نباید خواسته‌های نفسانی او را برآورده سازی بلکه باید به او درد هشیارانه و پرهیز بدهی و بر خلاف میل او رفتار کنی.

دشمنِ راهِ خدا را خوار دار  
دزد را منبرِ منه، بر دار دار

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۸۹)

دشمن راه خدا را خوار و حقیر کن. برای دزد یعنی من ذهنی منبر فراهم مکن که موعظه کند بلکه باید او را بالای دار بفرستی.

دزد را تو دست ببردن پسند  
از بردن عاجزی، دستش ببند

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۹۰)

بریدن دست دزد، من ذهنی، را جایز بدان و اگر از بردن دست دزد عاجزی، لااقل دستش را ببند و کوتاه کن. (برحسب دید من ذهنی فکر و عمل نکن.)

«وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»

«دست مرد دزد و زن دزد [من ذهنی] را به کیفر کاری که کرده‌اند ببرید. [دست من ذهنی را از همانندگی‌ها کوتاه کنید] این عقوبتی است از جانب خدا، که او پیروزمند و حکیم است.»  
(قران کریم، سوره مائده (۵)، آیه ۳۸)

گر نبندی دست او، دست تو بست  
گر تو پایش نشکنی، پایت شکست

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۹۱)

اگر تو دست دزد یعنی من ذهنی را نبندی او دستِ هشیاری تو را می‌بندد و اگر تو، پای من ذهنی را نشکنی او پای هشیاری‌ات را می‌شکند.

با تشکر،  
زهرا

کارگروه  
خلاصه نویسی  
برنامه های گنج حضور

منابع: برنامه ۸۷۵ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)  
کتاب های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)  
با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه های گنج حضور  
پایان